

کنایه چیست ؟

کنایه پوشیده سخن گفتن به طوری که معنی آن صریح و ظاهر نباشد (غیات اللغات) و در اصطلاح سخنی است که دارای دو معنی قریب و بعید باشد، و این دو معنی لازم و ملزوم یکدیگر باشند، پس گیرنده آن جمله را چنان ترکیب کند و بکار برد که ذهن شنونده از معنی نزدیک به معنی دور متقل گردد.

«فنون بلاغت و صناعات ادبی»

«استاد همایی»

کنایه جمله یا ترکیبی (از قبیل ترکیبات وصفی : آزاده‌ی تهیدست، ترکیبات اضافی : آب روان، صفات مرکب : بی نمک، مصادر مرکب : لب گزیدن) است که مراد گوینده معنای ظاهری آن نباشد، اما قرینه‌ی صارفه‌ای هم که ما را از معنای ظاهری متوجه معنای باطنی کند، وجود نداشته باشد از این رو کنایه یکی از حساس ترین مسائل زبان است و چه بسا خواننده مراد نویسنده را از کنایه در نیابد پس فقط کسانی که با یک زبان آشنایی کامل دارند از عهده‌ی فهم کنایات آن بر می آیند.

چنانکه گفتیم کنایه ذکر مطلبی و دریافت مطلبی دیگر است و این دریافت عمدتاً از طریق انتقال از لازم به ملزوم و یا برعکس صورت می گیرد. چنان که در تعریف کنایه می توان گفت که ذکر جمله یا ترکیبی است که به جای معنی ظاهری مراد یکی از لوازم معنی آن است.

به الفاظ و معنای ظاهری، مکنی به و به معنای مقصود مکنی عنه می گویند .

مثلاً از جمله ی « در خانه‌اش همیشه باز است مراد این است که او بخشنده است زیرا لازمه‌ی بخشنده بودن این است که در خانه‌ی شخص بر روی مردم باز باشد.

بازبودن در خانه مکنی و به بخشنده بودن مکنی عنه است.

از آنجا که کنایه رسیدن از یک سطح به سطح دیگر است و ارتباطی بین دو سوی حاضر و غایب ایجاد می کند، جنبه هنری و ادبی دارد « بیان » دکتر سیروس شمیسا.

مبحث کنایه در کتابهای قدیم آشفته و مبهم است اما در میان معاصران در باره ی کنایه، محورهای آن و انواع مختلف آن اتفاق نظر موجود است. الا اینکه دکتر سیروس شمیسا در کتاب « بیان» کنایه را عبارت (ترکیب) یا

جمله می‌داند نه واژه ی بسیط اما دکتر منصور میرزا نیا در کتاب فرهنگ نامه‌ی کنایه در این باره علاوه بر این نظر دیگری دارد به این ترتیب که در زبان عربی و فارسی کنایات یک واژه ای و دو یا چند واژه ای وجود دارد « مثال: یک واژه ای: پیاده ۱- کنایه از عاجز و ناتوان ۲- کنایه از خدمتکار. ترکیب دو واژه‌ای مانند بی حساب، کنایه از ظلم و بیداد در بیت زیر از صائب تبریزی:

شبی چو روز قیامت دراز می خواهم که بی حساب « تو را یک به یک شمار کند.» فرهنگنامه‌ی کنایه ص ۸۵۶
در هر حال کنایه را می‌توان دقیقاً بر معنای ثانوی در آن نیست.

درباره فرق کنایه با استعاره عقیده‌ی دکتر شمیسا بر این است که « فرق کنایه و استعاره مرکب در این است که »
فرق کنایه و استعاره مرکب در این است که استعاره مرکب مجاز است و لذا جمله قرینه ی صارفه‌ای دارد که به خوانند می‌گوید مله در معنای اصلی خود به کار نرفته است، کمانند آب دردهاون کوبیدن (که صرفاً و عقلاً صورت نمی‌گیرد) یا تکیه بر آب زدن (که اصلاً ممکن نیست) اما در کنایه به قرینه صارفه یی که دال بر معنای ثانوی باشد وجود ندارد مثلاً وقتی می‌گوییم فلانی در خانه‌اش باز است، ممکن است واقعاً مراد این باشد که کسی در خانه خود را باز می‌گذارد البته در اکثر کنایه ها هم به قرینه معنوی می‌توان مشکوک شد که شاید مراد چیز دیگری باشد مثل همین مثال بالا.
بیان دکتر شمیسا ص ۲۸۸.

در هر حال پرداختن به مقوله‌ی کنایه که آخرین باب از ابواب چهار گانه ی علم بیان سنتی است، برای ما دبیران ادبیات فارسی ضروری است و در این زمینه باید ضمن مطالعه‌ی آثار بزرگان علم بیان، به بررسی نمونه های کنایاتی که در آثار متقدمان و متاخران به کار رفته است بپردازیم تا ضمن مهارت به این مبحث و انواع مختلف آن احاطه حاصل می‌کنیم و بدین وسیله بتوانیم اطلاعات مفید و درستی در اختیار دانش آموزان قرار دهیم.
در این مقال بر آن شدیم که بررسی کنایات بکار رفته در کتاب در کتاب ادبیات فارسی تخصصی ۳ پیردازیم و ضمن بیان مفاهیم کنایات، اهمیت مقوله ی کنایه در میان آرایه‌های ادبی را یادآور شویم.
کنایه هایی که در آن ها اندامهای بدن آدمی مانند دست، پا، چشم و ... همچنین بعضی رفتارهای اندامهای بدن به کار گرفته شده اند، به وفور در آثار شاعران و نویسندگان دیده می‌شود آنچه از این قسم کنایه ها در کتاب ادبیات فارسی تخصصی ۳ آورده شده است به ترتیب ذیل است.

(۱) خاجه آب در چشم آورد.

(2) آب در چشم آوردن کنایه از گریه کردن است.

(3) (۲) به این همه به همه چیز پشت پا میزدند.

(4) «عرفان اسلامی»

(5) «پشت پا زدن» کنایه از با تحقیر و استخفاف ترک گفتن، ترک کردن، رها کردن و بی قدر و اعتبار کردن است.

(6) (۳) آتش به دست و پاس فرو مرد و بر حق است مرغ شرر چگونه پرد ز آشیان برف «برف»

(7) فرومردن کنایه از خاموش شدن شعله و آتش چراف.

(8) (۴) دست تهی به زیر نخدان بر کند ستون و ندر هوا همی شمرد پودو تان برف «برف»

دست تهی کنایه از فقیر و بی چاره، مستمند

دست تهی به زیر ز نخ کردن کنایه از حیران ماندن با اندوه و دل افسردگی .

(۵) دل شکسته نبای د داشت ت که چنین حالها مردان را پیش آید. «حسنک وزیر»

شکسته دل کنایه از پریشان خاطر و ملول شدن.

(۶) گرفتم که بر خون این مرد تشنه‌ای

تشنه کنایه از مشتاق نیز نفرت داشتن، دشمنی کردن است.

(۷) دل تنگ و بینوا چو بطلان بر کنار آب خلقی نشسته‌ایم کران تا کران برف «برف»

دل تنگ کنایه از ملول و ناخوش و ناراحت.

(۸) و مادر حسنک زنی بود سخت جگر آور. «حسنک وزیر»

جگر آور کنایه از دلیر و شجاع، پر دل و دلاور، جگردار

(9) گاو و دعا و ثنا گفت و کمر خدمت به طوع و رغبت ببست «شیر و گاو»

(۱۰) نیز منزلتی نو نمی جویم که به حرص و گرم شکمی منسوب شوم «شیر و گاو»

گرم شکمی کنایه از آز، آرزومندی، حرص و ولع.

(۱۱) همیشه چشم نهاده بودی تا پادشاهی بزرگ و جبار بر چاکری خشم گرفتی. چ

«حسنک وزیر»

(۱۲۹) اگر به راه بادیه امدی در خون خلق شدی «حسنک وزیر»

در خون کسی شدن کنایه از به کشتن دادن دیگری.

(۱۳) خون دل باید خورد

خون دل خوردن کنایه از اندوه و فراوان ف زجر سیار کشیدن

(۱۴۹) بروهای چهرش پر آژنگ شد.

رستم و اسفندیار

پر آژنگ گشتن کنایه از غمگین و خشمگین شدن.

(۱۵) آواز او چنان شیر را از جای ببرد که عنان تمالک و تماسک از دست او بشد.

«شیر و گاو»

عنان از دست شدن کنایه از اختیار خارج شدن، از حالت طبیعی بیرون آمدن.

(۱۶) در نشیمن عزلت نشینم و دامن از صحبت فراهم چینم.

«چگونگی تصنیف گلستان»

دامن چیدن کنایه از اعراض و اجتناب نمودن از چیزی و ترک صحبت کردن.

(۱۷) ذوالفقار علی در نیام و زبان سعدی در کام

«چگونگی تصنیف گلستان»

ذوالفقار در نیم (شمیر در نیام) کنایه از صلح و آسودگی

زبان در کام کنایه از خاموش ماندن و ساکت شدن.

(۱۸) که فردا چو پیک اجل در رسد به حکم ضرورت زبان در کشی

زبان در کشیدن کنایه از خاموش ماندن و خاموش گردانیدن

(۱۹) زبان بریده به کنجی نشسته صم بکم به از کسی که نباشد زبانش اندر حکم

«چگونگی تصنیف گلستان»

زبان بریده کنایه از گنگ و لال.

(۲۰) دست خود خایان و انگشتان گزان

«طوی و بازرگان»

دست خاییدن کنایه از تعقیب کردن.

انگشت گزیدن کنایه از ندامت و پشیمانی.

(۲۱) دل از جان برداشته ام.

« حسنک وزیر »

دل از جان برداشتن کنایه از خود را تسلیم کردن، ترک کردن جان و ترک و علاقه و قطع امید از زندگی.

(۲۲) گرفتن زخم خامش کنم، ترسم که فرمان بشکنم

« باز آمدم چون عید نو »

تن زدن کنایه از : خاموش و صبر و تحمل .

(۲۴) گوشتم چرا مالی اگر من گوشه ی نان بشکنم؟

« باز آمدم چون عید نو »

گوش مالیدن کنایه از : آماده کردن

(۲۵) دربان اگر دستم کشد، من دست دربان بشکنم.

« باز آمدم چون عید نو »

دست کشیدن در ای ن مصرع کنایه از : امتناع و خودداری از انجام کار، مانع شدن

(۲۶) دلشده ی پای بند گردن و جان در کنند

« سلسله موی دولت »

پای بند کنایه از « مقید و گرفتار و بسته

سایر کنایاتی که در کتب ادبیات فارسی تخصصی ۳ در لابلای درسهای مختلف کتاب دیده می شود عبارتند از :

(۲۷) خجل آن کس که رفت و کار نساخت کوس رحلت زدند و بار نساخت

« چگونگی تصنیف گلستان »

کوس رحیل زدن : کنایه از مردن

(۲۸) بینی تو فردا سنان مرا همان گرد کرده عنان مرا

« رستم و اسفندیار »

عنان گرد کردن کنایه از : ستافتن و تندر رفتن.

(۲۹) نکوهش مکن چرخ نیلوفری را برون کن ز سر باد خیره سری را

« دانش، دبیری »

چرخ نیلوفری کنایه از روزگار است.

(۳۰) آسمان پیش قدرت خجل تو مخلوق و آدم هنوز آب و گل

آب و گل کنایه از خمیره ی انسان.

(۳۱) آن چاکر را لت زدی و فروگرفتی.

حسنک وزیر

لت زدن کنایه از آسیب رساندن.

(۳۲) من امروز نز بهر جنگ آمدم پی پوزش و نام و ننگ آمدم

نام و ننگ کنایه از شهرت و آبرو.

(۳۳) خواجه بو سهل زوزنی چند سال است تا گذشته شده است.

گذشته شده است کنایه از مرده است. گذشتن کنایه از مردن.

(۳۴) چه عمر من به شصت و پنج آمده و بر اثر وی می باید رفت.

بر اثر کنایه از به دنبال، برپی لغت : بر جای پا

(۳۵) مثال دیگر : چون قوت گیرد بر اثر وی ببرد

« گاو و شیر »

(۳۶) لاجرم چون سلطان پادشاه شد این مرد بر مرکب چو بیتن نشست

حسنک وزیر

بر مرکب چو بین نشستن کنایه از بردار رفتن یا در تابوت قرار گرفتن.

لغت : بریزی که از چوب است نشست.

(۳۷) به بلخ در امیر دمید که ناچار حسنک را بردار باید کرد.

حسنک وزیر

دمیدن کنایه از وسوسه کردن : در کسی دمیدن

(۳۸) تا امیر محمود فرمان یافت

حسنک وزیر

فرمان یافتن کنایه از مردن، در گذشتن

(۳۹) خواجه بسهل را بر این آورد که آب خویش ببرد .

حسنک وزیر

آب ریختن کنایه از آبروی کسی را ریختن، بی قدر و حرمت کردن.

(۴۰) بو سهل را صفرا بجنید

«حسنک وزیر»

صفرا جنیدن کنایه ز خشمگین و عصبانی شدن.

(۴۱) ب سهل را بخواند و نیک بمالید.

مالیدن کنایه از گوشمالی دادن، تنبیه کردن.

(۴۴) و امروز بر جای است و به عبادت و قرآن خوداندن مشغول شده است.

«حسنک وزیر»

کنایه از قید حیات بودن.

(۴۳) خواست که گاو را ببیند و او را هم بر باد نشانند

«شیر و گاو»

نشاندن بر باد کنایه از فریب دادن و بیهوده مشغول کردن.

(۴۴) بو سهل با جاه و نعمت و مردمش در جنب امیر حسنک یک قطره قطره بود از روی – فضل جای دیگر نشیند.

«حسنک وزیر»

جای دیگر نشستن کنایه از « جدا بودن

(۴۵) خداوند کریم مرا فرو نگذارند» حسنک وزیر»

فرو گذاردن (گذاشتن) کنایه از صنایع ساختن و اهمال کردن.

(۴۶) به روزگار سلطان محمود به فرمان وی در باب خواجه ژاژ می خاییدم» حسنک وزیر»

ژاژ خاییدن کنایه از بیهوده گویی.

(۴۷) این همه نقش می زنم از جهت رضای تو کاین سر پرهوس شود خاک در سرای تو نقش زدن کنایه از

تصویر کردن و آفریدن

(۴۸) زنهار مزین دست به دامان گروهی کز حق بیریدند و به باطل گرویدند « مردان خدا»

دست به دامان زدن دکنایه از طلب یاری از کسی ، متوسل شدن به کسی

(۴۹) زهره ی گفتار نه کاین چه سبب وان چراست ؟ « سلسله ی موی دوست »

زهره کنایه از جرأت نداشتن ، ترسیدن

(۵۰) کمان را به زه کرد و آن تیرگز که پیکانش را داده بد آب رز « رستم و اسفندیار»

کمان را زه کردن کنایه از آماده شدن برای تیر اندازی

(۵۱) هفت اختر بی آب را ، کاین خاکیان را می خورند هم آب بر آتش زنم ، هم باد هاشان بشکنم « باز

آدم چو عید نو»

آب بر آتش زدن کنایه از فرونشاندن اندوه و خشم با گفتار یا کردار و تسلی بخشیدن و استمالت

(۵۲) هر چه زد توحید بر جاننش رقم جمله گم گردد از او گم نیرگم « سی مرغ و سیمرغ »

رقم زدن کنایه از نگاشتن ، نوشتن

(۵۲) ترسم نرسی به کعبه ای اعرابی کاین ره که تو می روی به ترکستان است « زاهد و پادشاه »

راه به ترکستان بردن کنایه از گمراه شدن و اشتباه کردن.

(۵۴) آن یکی طوطی ز در دست بوی برد زهره اش بدرید و لرزید و بمرد «طوطی و بازرگان»

بو بردن کنایه از در یافتن و فهمیدن ، آگاه شدن و دانستن

زهره دریدن کنایه از ترسیدن

(۵۵) خواجه بر جهت و گریبان را درید « طوطی و بازرگان »

گریبان دریدن کنایه از شدت اندوه و غم

(۵۶) مردان تشنه افتخار بودند

تشنه کنایه از مشتاق – دلباخته

(۵۷) خیال کردی یک نان خور را از سر خودت باز کرده ای « تولدی دیگر »

نان خور کنایه از روزی خور، زیر دست، افراد تحت تکفل

(۵۸) دل نیابی جز که در دل بردگی

دل بردن کنایه از جلب توجه کردن و عاشق شدن.

(۵۹) کان چنان ماهی نهان شد زیر میغ « طوطی و بازرگان »

ماه زیر میغ رفتن کنایه از مردن.

(۶۰) در تحیر مانده و گم کرده راه

گم کردن راه کنایه از گمراه و حیران شدن.

(۶۱) به عزت عظیم و محبت قدیم که دم بر نیارم « چگونگی تصنیف گلستان »

دم بر آوردن کنایه از سخن گفتن . دم بر نیارودن کنایه از سکوت کردن و سخن نگفتن .

می کشد خحار در این بادیه دامن از من

« الف موج »

دامن کشیدن کنایه از خود را دور داشتن از چیزی، ترک صحبت کردن.

(۶۳) به تکلم به خموشی، به تبسم به نگاه می توان برد بع هر شیوه دل آسان از من « الف موج »

دل بردن کنایه از عاشق نمودن و جلب توجه کردن

(۶۴) باز آی که چون برگ خزانم رخ زردی است با یاد تو دمساز دل من دم سردی است « از درد سخن گفتن »

رخ زرد کنایه از ضعف و بیماری.

دم سرد کنایه از آه و ناله کردن.

(۶۵) چون جام شفق موج زند خون به دل من

« از درد سخن گفتن »

خون در دل موج زدن کنایه از زجر بسیار کشیدن؛ متألم شدن.

(۶۶) خبری رفت ز گردون به شبستان ازل خد رای پردگیان! پرده دری پیدا شد.

پردگیان کنایه از صور مثالی شما. فرشتگان و ملائک

(۶۷) آنجا شکسته و خمیر شده باشید. « دیدار »

کنایه از متواضع و فروتن بودن؛ خشوع به خرج دادن.

(۶۸) پرده ها را بردارید « دیدار »

پرده برداشتن کنایه از آشکار کردن، هویدا ساختن.

(۶۹) تانیک آزار گرفت و از جای بشد «حسنک وزیر»

از جای شدن کنایه از عصبانی شدن، به خشم آمدن.

(۷۰) از عیال و فرزندان اندیشه باید داشت «حسنک وزیر»

اندیشه داشتن کنایه از مضطرب، پریشان بودن.

(۷۱) دم نزد و از ایشان نیندیشید.

«حسنک وزیر»

دم نزدن کنایه از سکوت. نیندیشدن کنایه از مضطرب و متردد.

(۷۲) آن شور بنشانند و «حسنک وزیر»

نشاندن کنایه از خاموش و سرکوب کردن.

(۷۳) این قوم که این مکر ساخته بودند نیز برفتند. «حسنک وزیر»

رفتند کنایه از مردند

(۷۴) ای ابوالحسن تو مردی مرغ دلی «حسنک وزیر»

مرغ دل کنایه از ترسو

(۷۵) بالای پله‌ها ایستاده بود و بر بر نگاه می کرد. «دیوار»

بر برنگاه کردن : خیره نگریستن .

(۷۶) مدتی این پا و آن پا شد. «دیوار»

این پا و آن پا شدن کنایه از مردد بودن. دو دل بودن در انجام کاری. مسامحه و تعلل کردن.

نتیجه : درس آرایه های ادبی که دانش آموزان رشته ی ادبیات و علوم انسانی آن را طی دو واحد می گذرانند از

دروس اختصاصی این گروه است و باید در امر آموزش مفاهیم مربوط به آن اهتمام تام ورزید.

کنایه از مباحث مهم درس یاد شده است که فراگیران باید ضمن تمرین و تکرار و ممارست به آموختن آن بپردازند

لذا استخراج کنایات بکار رفته در کتب ادبیات فارسی دوره ی متوسطه در ادراک و تثبیت این مبحث در ذهن

دانش آموزان موثر است بنابراین باین قبیل اقدامات می توانیم دانش آموزان را در فهم و یادگیری کنایه و زوایای

مختلف آن یاری کنیم.

«و من الله التوفيق»

فهرست منابع:

- ۱- انزابی نژاد، رضا، ثروت، منصور، ۱۳۶۶، فرهنگ معاصر، انتشارات امیر کبیر.
- ۲- شمیسا، سیروس، ۱۳۸۶، بیان، نشر میترا.
- ۳- غیاث الدین محمد بن جلال الدین بن شرف الدین رامپوری، بکوشش منصور ثروت، ۱۳۶۳، غیاث اللغات، انتشارات امیر کبیر.
- ۴- میرزانی، منصور، ۱۳۷۸، فرهنگنامه ی
- ۵- همایی، جلال الدین، ۱۳۷۰، فنون بلاغت و صناعات ادبی، موسسه نشر نیمت.
- ۶- و کتابادبیات فارسی تخصصی ۳، رشته ی ادبیات و علوم انسانی.